

هگل و بنیادهای نظریه ادبی

-
- سرشناسه: حبیب، رفیعی
عنوان و نام پدیدآور: هگل و بنیادهای نظریه ادبی / م.ا.ر. حبیب؛ ترجمه ادريس رنجی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۵۲۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۵۳-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فبیا
یادداشت: عنوان اصلی: Hegel and the foundations of literary theory, 2019.
موضوع: هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، ۱۷۷۰-۱۸۳۱ م. - تأثیر
موضوع: Hegel, Georg Wilhelm Friedrich, 1770-1831 -- Influence
موضوع: ادبیات - تاریخ و نقد - نظریه
موضوع: Literature -- History and criticism
موضوع: ادبیات - فلسفه
موضوع: Literature -- Philosophy
شناسه افزوده: رنجی، ادريس ۱۳۶۳، مترجم
رده‌بندی کنگره: PN ۴۴۱
رده‌بندی دیویی: ۸۰۱۲۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۰۰۴۷۸۹
-

هگل و بنیادهای نظریه ادبی

م.ا.ر. حبیب

ترجمه ادريس رنجی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Hegel and the Foundations of Literary Theory

M. A. R. Habib

Cambridge University Press, 2019



انتشارات قنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،

نیش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

م. ا. ر. حبیب

هگل و بنیادهای نظریه ادبی

ترجمه ادريس رنجی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۵۵۳ - ۰۴ - ۶۲۲ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0553 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

این کتاب با قدردانی به این افراد تقدیم می‌شود:

آنجلا میلر، آدویت اوبه‌یاکار
جسیکا وایت، جیم مک‌گاولی
الیسن هاو

به یادِ کامران احمدگلی،
معلمِ ادبیات.

فهرست

پیشگفتار.....	۹
درآمد.....	۱۵

بخش اول: هگل: جایگاه تاریخی و فلسفی

۱. دیالکتیک هگلی.....	۴۳
۲. زمینه‌های تاریخی.....	۷۵
۳. هگل، فیلسوف سرمایه‌داری.....	۹۵
۴. اندیشه‌های هگل دربارهٔ هویت و تفاوت.....	۱۲۳
۵. هویت هگلی و اقتصاد.....	۱۴۶

بخش دوم: نظریهٔ ادبی: خوانش دیالکتیک

الف) زبان متافیزیک

۶. هگل و ساخت‌شکنی.....	۱۶۱
۷. اندیشه‌های هگل دربارهٔ زبان.....	۱۹۴
۸. هگل، زبان و نظریهٔ ادبی.....	۲۲۱
سوسور، بارت، دریدا، دلوز	
۹. زبان و ضمیر ناآگاه.....	۲۴۵

کریستوا

(ب) سیاست شناسایی

۱۰. دیالکتیکِ خدایگان و بنده ۲۷۱
۱۱. دیالکتیکِ خدایگان و بنده در نظریه ادبی ۲۸۹
- دلوز، دریدا

(ج) هگل و مارکسیسم

۱۲. هگل و مارکس ۳۲۵
۱۳. هگل و نظریه ادبیِ مارکسیستی (۱) ۳۶۰
- هورکهایمر، آدورنو، بنیامین
۱۴. هگل و نظریه ادبیِ مارکسیستی (۲) ۳۸۲
- ژیرک

(د) هگل و جنسیت

۱۵. اندیشه‌های هگل درباره جنسیت: آنتیگونه ۴۰۹
۱۶. اندیشه‌های فمینیست‌ها درباره هگل و آنتیگونه ۴۳۱
- ایریگاری، باتلر، (دریدا)
۱۷. زمینه‌های تاریخی دیدگاه‌های هگل درباره زنان ۴۵۵
- پی‌گفتار: آینده‌های نظریه: به سوی انسان‌باوریِ دیالکتیکی ۴۷۵
- نمایه ۵۱۴

پیشگفتار

آیا نظریه ادبی مرده است؟ آیا واقعاً جای خود را به ازسرگیری شیوه‌های سنتی‌تر خوانش متون داده است؟ آیا اشکال گوناگون نظریه ادبی - ساخت‌شکنی،^۱ مارکسیسم، تاریخ‌گرایی نو،^۲ فمینیسم، پسااستعمارگرایی^۳ و مطالعات فرهنگی/دیجیتال - وجه مشترکی دارند؟ اگر چنین است، اصول بنیادی نظریه چه هستند؟ جهت‌گیری ایدئولوژیک آن چیست؟ آیا هنوز می‌تواند در درک مسائل بغرنج فکری و اخلاقی اساسی روزگاران کاربرد داشته باشد؟ این پرسش‌ها همچنان ذهن دانشجویان و آموزگاران نظریه ادبی را درگیر می‌کنند.

هدف کتاب پیش رو این است که با ارجاع به پیشینه‌های عمده‌تأ اذعان‌نشده نظریه یعنی اندیشه هگل به این پرسش‌ها پاسخ دهد. پیش‌طرح بسیاری از دستاوردهای اغلب نقل‌شده نظریه را هگل ترسیم کرد. هگل نخستین نقد فراگیر بر انگاره‌های هویت^۴ و ذات^۵ را ارائه کرد؛ او بود که نشان داد سوژگی و ابژگی، هر دو، برساخته‌اند؛ که ما تنها از راه شناسایی متقابل به انسانیت می‌رسیم؛ و پیشگام این بینش‌ها که نشانه زبانی «اختیاری»

1. deconstruction 2. new historicism 3. postcolonialism 4. identity
5. essence

است و «عقل» در ماهیت خود تاریخی و اجتماعی است هگل بود. پیش‌های هگل همچنان به حدود و مرزهای نظریه چارچوب می‌دهند، از جمله به تمام گونه‌های پسانسان‌باوری^۱ و همچنین مطالعات رسانه/دیجیتال. این تأثیر فراگیر هگل عموماً مغفول مانده است، هرچند چنان‌که ژان میشل راباته^۲ خاطرنشان می‌کند، «داشتن پایه‌ای در خوانش صبورانه هگل ... گامی اساسی در مسیر رسیدن به درکی از نظریه است.»^(۱) در واقع چند مطالعه تخصصی موجودند که تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم و مثبت یا منفی هگل بر حوزه‌ها یا اندیشمندان خاص را موشکافانه تحلیل می‌کنند. برای نمونه، مطالعاتی موجودند که به ارتباط میان هگل و مارکس، فلسفه فمینیستی، دلوز و زبان می‌پردازند (که در این کتاب به آن‌ها ارجاع شده است). این بررسی‌ها عالی‌اند اما اکثراً بسیار فنی‌اند و برای متخصصان نوشته شده‌اند. به باور من، آنچه شدیداً مورد نیاز است شرحی مختصر و آسان‌فهم بر ارتباط هگل با بنیادها یا اصول و فرض‌های بنیادی نظریه ادبی در کل است. از همین رو، کتاب پیش‌رو نخستین بررسی فراگیر از این نوع است.^(۲)

درک این‌که نظریه ادبی مدرن چه وامی از هگل گرفته است – به‌ویژه در عصری که اکنون «پسانظری» نامیده می‌شود – به ما یاری می‌رساند دستاوردها و محدودیت‌های نظریه را در زمینه تاریخی دقیق‌تری جایگذاری کنیم. این امر همچنین به ما یاری می‌رساند پیوندهای نظریه ادبی با گذشته و سنت‌های اندیشه غرب را به شیوه‌ای فراگیرتر بسنجیم و بدین شیوه امکان‌های فکری گشوده بر پهنه‌های گوناگون سازنده نظریه را با روشنی بیشتر ببینیم.

این کتاب به داشتن سهمی در هگل‌پژوهی تظاهر نمی‌کند؛ اما می‌کوشد زبان هگل را آسان کند، شیوه‌های اساسی اندیشه او را برای

طیف نسبتاً گسترده‌ای از خوانندگان فهم‌پذیر کند و نشان بدهد که اندیشه او در سطوح بسیاری زیربنای جهان ماست. هگل به ما در فهم امور زیر کمک می‌کند: این‌که چگونه هویت ما اغلب برایمان ساخته می‌شود؛ این‌که چگونه در ساختمان اقتصادی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری که به نحوی وحشتبار در همه‌جا حاضر است ساکنیم؛ چگونه با دنیای دین، هنر و سیاست ارتباط برقرار می‌کنیم؛ چگونه چارچوب‌های جنسیت را به بحث می‌گذاریم؛ چگونه با میراث‌های ماندگار استعمار و ناحیه‌گرایی^۱ رویارو می‌شویم؛ و شیوه‌های ایفای نقش یا ناتوانی از ایفای نقش در شکل‌دهی به جهان و زبانمان را می‌فهمیم. کار دیگر این کتاب این است که نشان دهد چگونه نظریه ادبی با تمام این مباحث رابطه‌ای ژرف دارد، بدون این‌که این بحث را زیر آواری از واژگان تخصصی دفن کند. آنچه هگل برای گفتن دارد و آنچه نظریه برای گفتن دارد مهم‌تر از آن‌اند که در هر گونه ابهام زبانی یا فنی به بند کشیده شوند. آن‌ها به بیشتر ابعاد مهم جهان ما مربوط‌اند.

بدین ترتیب، این کتاب تنها به نیت آموزگاران و دانشجویان ادبیات و نظریه ادبی نوشته نشده است بلکه همچنین برای خوانندگان عمومی‌تری نوشته شده است که به تاریخ اندیشه‌ها علاقه‌مندند، به این‌که جهان مدرن ما چگونه به وجود آمد، و این‌که چگونه می‌توانیم مسائل برجسته روزگار خود را بهتر درک کنیم. هدف من ارائه شرحی روشن، مفصل، دقیق و خوش‌خوان از اصول پایه‌ای نظریه ادبی و همچنین اندیشه‌های دشوار هگل درباره موضوعات متعدد - منطق، تاریخ فلسفه، زبان، جنسیت و دولت سیاسی - برای مخاطبانی است که فرض می‌شود به این موضوعات علاقه‌مندند اما با آن‌ها ناآشنایند. هرچند در سراسر کتاب بحثی منسجم پیگیری می‌شود، هر فصل خودبسته است و دانشجویان را قادر به

کاوش در موضوعات یا درونمایه‌هایی می‌کند که برایشان اهمیت ویژه دارد. امیدوارم این کتاب به اندازه کافی واضح نوشته شده باشد که بتواند نه تنها چگونگی درآمدی بر هگل بلکه چگونگی درآمدی بر شاخه‌های گوناگون نظریه ادبی، اصول پایه‌ای و بنیادهای آن کاربرد داشته باشد.

من در هنگام نگارش این کتاب با برخی از برترین پژوهندگان هگل و مارکس مشورت کرده‌ام، از جمله فردریک بیزر، جری سربر،^۱ ترل کارور،^۲ آلن وود، تامس کمپل،^۳ جان اونیل^۴ و مایکل باور.^۵ همچنین از اندرو لیز^۶ متخصص تاریخ آلمان، و لوری لنتس،^۷ متخصص زبان آلمانی، و همچنین تامس کمپل و کیت هل^۸ جامعه‌شناس و تشاله تیه‌بو،^۹ متخصص تاریخ آفریقا، یاری گرفته‌ام. از شماری نظریه‌پردازان ادبی برجسته، از جمله تری ایگلتن و فردریک جیمسن، و همچنین استوارت بارنت،^{۱۰} که ویراستار مجموعه جستارهایی عالی درباره هگل و دریداست، کمک‌های بینش‌ورانه بسیاری دریافت کرده‌ام. ژائو ننگ^{۱۱} و آلیشیا بروگی^{۱۲} از دانشگاه آکسفورد در مورد بخش‌های مربوط به آنتیگونه بازخوردهایی ارزشمند به من دادند. من همچنین به کریس فیتز،^{۱۳} جو باربریس،^{۱۴} فرانک کرمود^{۱۵} فقید و دوست عزیز درگذشته‌ام مایکل پین^{۱۶} بسیار وامدارم. البته مسئولیت تمام اشتباهات و کاستی‌ها کاملاً با من است.

سرانجام مایلیم از گروهی از دانشجویان دوره کارشناسی و تحصیلات تکمیلی‌ام سپاسگزاری کنم که طی دوره‌ای دوساله برای اطمینان از این‌که آنچه گفته‌ام روشن و فهم‌پذیر است پیوسته و بینش‌ورانه به من بازخورد دادند. همیشه قدردان یاری‌شان هستم و این کتاب را به آن‌ها تقدیم

-
- | | | | |
|-------------------|--------------------|------------------|-------------------|
| 1. Jere Surber | 2. Terrell Carver | 3. Thomas Kemple | 4. John O'Neill |
| 5. Michael Baur | 6. Andrew Lees | 7. Lori Lantz | 8. Keith Hall |
| 9. Teshale Tibebe | 10. Stuart Barnett | 11. Zhao Ng | 12. Alicia Broggi |
| 13. Chris Fitter | 14. Joe Barbarese | 15. Frank Kermod | |
| 16. Michael Payne | | | |

می‌کنم: آنجلا میلر،^۱ جسیکا وایت،^۲ جیم مک‌گاولی،^۳ آدویت اوبه‌ایا کار^۴
و الیسن هاو.^۵

یادداشت‌ها

1. Jean Michel Rabaté, *The Future of Theory* (Oxford: Blackwell, 2002), pp. 21-3.

این کتاب حاوی یک مرور موجز عالی بر شیوه‌های نفوذ فراگیر بینش‌های هگل در نظریه است، pp. 21-45.

۲. باید همچنین به این کتاب اخیر اشاره کنم:

Andrew Cole, *The Birth of Theory* (Chicago: University of Chicago Press, 2014).

این اثر به ارتباط هگل با نظریه می‌پردازد و موجب مشاجرات بسیاری شده است، اما با کتاب حاضر که کم‌وبیش مقیاسی گسترده‌تر دارد هم‌پوشانی ندارد. من دو بررسی مفصل دربارهٔ این کتاب نوشته‌ام که هر دو در نشریات فلسفی شناخته شده منتشر شده‌اند.

درآمد

هگل در جهان ما

استیون هاوکنینگ و لئونارد ملودینو، نویسندگان کتاب پرفروش تازه‌ای با عنوان طرح بزرگ،^۱ در صفحه نخست اثرشان قاطعانه اعلام می‌کنند فلسفه «مرده» است. چرا؟ آن‌ها می‌گویند زیرا فلسفه نتوانسته است همگام با آخرین پیشرفت‌های علمی حرکت کند. چند صفحه بعد، آن‌ها چیزهایی ارائه می‌دهند که ایده‌هایی «رادیکال» در نظر گرفته می‌شوند: این‌که جهان دارای «وجودی مستقل» نیست، این‌که دانش ما درباره جهان صرفاً حاصل «مشاهده مستقیم» حواس نیست، این‌که می‌توانیم «مدل‌های» گوناگونی از واقعیت بسازیم، این‌که هیچ نظریه واحدی برای توضیح دادن «همه‌چیز» وجود ندارد بلکه صرفاً مجموعه‌ای از نظریه‌های همپوشان وجود دارد، و این‌که حضور ماست که «برمی‌گزیند» کدام جهان‌ها با وجودمان سازگارند.^(۱)

طرفه این‌که تک‌تک این ایده‌های «رادیکال» قدمتی بیش از دو‌یست سال دارند و در آثار فلاسفه گوناگون، و به نحوی چشمگیرتر از همه در آثار هگل، بیان شده‌اند. آنچه ما را از تشخیص این نکته باز می‌دارد – و

1. *The Grand Design*

آنچه و سوسه مان می‌کند این ایده‌های کهن را «رادیکال» بدانیم – گرایش به ناآشنا ماندن با اندیشه هگل یا منسوخ دانستن آن است. شاید ما با خودخشنودی بیش از حد عادت کرده‌ایم تأیید کنیم که برخی اندیشه‌ها یا برخی شخصیت‌ها «مرده»‌اند. بیش از یک دهه پیش محافظه‌کاران و لیبرال‌ها قاطعانه اعلام می‌کردند که مارکس مرده است، گرچه بسیاری پدیده‌ها در روزگار اخیر – مثلاً گسترش جهانی سرمایه‌داری و شکاف روزافزون میان توانگران و تهیدستان – دروغین بودن این ادعا را آشکار کرده‌اند. بیش از یک قرن پیش نیز اندیشمندان با افتخار اعلام می‌کردند «خدا مرده است» – سخنی که اغلب به نیچه منتسب می‌شود اما می‌توان آن را در پدیدارشناسی هگل ردیابی کرد. در واقع دیرگاهی است که مرده انگاشتن هگل در جهان پست‌مدرن و پس‌اساختارگرایی ما باب شده است. اما در قرن ما بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است که هر یک از این «مرگ»‌ها – مرگ هگل، مارکس و خدا – سرشار از مسئله است. اگر، چنان‌که سیلویا پلات گفته است، مردن یک هنر است، در این صورت این سه آن را با هنرمندی هرچه تمام‌تر انجام داده‌اند. به تعبیری، ارواح آن‌ها همچنان با اندیشه و جهان ما سخن می‌گویند و به آن‌ها شکل می‌دهند. این کتاب در وهله اول به مارکس نمی‌پردازد، بلکه به اندیشمندی می‌پردازد که وجود او را ممکن کرد؛ به خدا نمی‌پردازد، بلکه به اندیشمندی می‌پردازد که نخستین بار مرگ او و امکان تجسم دوباره او را اعلام کرد: هگل.

جهان ما عمیقاً تحت نفوذ اندیشه هگلی است، اما اکثر افراد – که از آثار هگل پرهیز کرده‌اند – واقعاً از آنچه به او وام‌داریم ناآگاه‌اند. برای نمونه، هنگامی که می‌گوییم باید به تصویر کلی نگاه کنیم، یا این‌که نمی‌توانیم چیزی را از زمینه‌اش جدا کنیم، یا این‌که همه چیز به هم مرتبط است، یا هنگامی که از حرکت تاریخ سخن می‌گوییم، یا می‌گوییم علم در سطوح بالاتر حرکت می‌کند، یا این‌که دین و فلسفه راه‌های متفاوتی به

سوی حقایق یکسان در پیش می‌گیرند، یا این‌که جهان ما به هویت‌مان شکل می‌دهد یا برعکس، یا این‌که ما خود را از طریق کارمان می‌آفرینیم، یا این‌که حقوق ما و خودِ سوژگی ما در شناسایی متقابل زاده می‌شوند، یا این‌که واقعیت در جایی ژرف‌تر از ظواهر نهفته است، یا این‌که مفهوم خدا به‌نوعی فرافکنی سوژگی انسان است، یا حتی هنگامی که عقاید نژادگرایانه دربارهٔ برتری فرهنگمان اظهار می‌کنیم – در تمام این موارد به نحوی بینش‌های هگلی را تکرار و دوباره تأیید می‌کنیم.

شماری از نظریه‌پردازان ادبی این تأثیر اذعان‌نشدهٔ هگل را بسیار خوب بیان کرده‌اند. پل دومان، منتقد آمریکایی، اظهار می‌کند: «چه بدانیم و چه ندانیم و چه خوشمان بیاید چه نیاید، اکثرمان هگلی هستیم... معدود اندیشمندانی چنین شمار فراوانی از شاگردان را دارند که هرگز یک واژه از نوشته‌های استادشان را نخوانده‌اند.»^(۲) استوارت بارنت نیز از یک «هگلیسم ناپیدا اما فراگیر» سخن می‌گوید.^(۳) ژاک دریدا هگل را «آخرین فیلسوف کتاب و نخستین فیلسوف نوشتار» نامید. از دید دریدا لوگوس‌مداری،^۱ اتکای زبان و اندیشه بر ارجاع به یک واقعیت استعلایی ایستایی‌بخش، با کتاب مقدس^۲ آغاز می‌شود و در هگل به اوج می‌رسد. این سخن دریدا حاکی از این است که ساختار دیالکتیکِ هگل شرایط فرازوی از خود را ممکن می‌کند. این دیالکتیکی است که می‌تواند به سارتر بینجامد یا به نیچه فروپاشد. از دیدگاهی مارکسیستی، هگل در میان سایر موارد فیلسوف انقلاب فرانسه است، چرا که نظامش برترین شرح و بیان استیلای سیاسی بورژوازی در اروپاست.

دشواری‌گریز از تأثیر هگل در این نظر میشل فوکو به‌خوبی نمایانده شده است که «عصر ما، چه از راه منطق یا معرفت‌شناسی، چه از راه

1. logocentrism

۲. واژه‌هایی که در متن انگلیسی با حرف بزرگ آغاز شده‌اند در متن فارسی سیاه شده‌اند. -م.

مارکس یا نیچه، می‌کوشد از هگل بگیرزد ... اما گریز حقیقی از هگل شامل ارزیابی دقیق هزینه‌ای است که باید برای واکندن خودمان از او بپردازیم ... ناگزیریم تعیین کنیم پادهگلیسم ما تا چه حد احتمالاً یکی از بیراهه‌هایی است که او ما را به سوی‌شان کشانده است، که خود در پایانش ایستاده است، بی‌حرکت، در انتظار ما».^(۴) طبق نظر الکساندر کوژو (که خود بر فهم نظریه‌پردازان ادبی از هگل در فرانسه تأثیری ژرف نهاد) «گفتمان هگل تمام امکان‌های اندیشه را تحلیل می‌برد. نمی‌توانیم هیچ گفتمانی را در تقابل با او قرار دهیم که پیشاپیش بخشی از گفتمان خود او نباشد».^(۵) ویلیام دزموند^(۶) نیز به شیوه‌ای مشابه اظهار می‌کند که «هگل به نحوی شگفت فیلسوفی هگلی و همچنین پسا هگلی است» که همزمان منطق‌مدار و عقل‌ناباور، دیندار و خداناباور، شالوده‌باور و ساخت‌شکن، اندیشمند هویت و همچنین اندیشمند تفاوت تلقی می‌شود. کوتاه سخن این‌که صرف‌نظر از موقعیت‌مان در علوم انسانی، ما همچنان مرکزیت خیره‌کننده هگل در جهانمان را بازتاب می‌دهیم. ما ناگزیریم به نیروی تلخیص‌کننده تاریخی هگل و همچنین سایه ظاهراً بی‌انتهایی که اندیشه او بر کوشش‌های خودمان افکنده است اذعان کنیم.

اهمیت هگل در اندیشه مدرن

چرا هگل چنین جایگاه مرکزی‌ای در اندیشه مدرن غرب دارد؟ چرا اندیشه‌های او همچنان چنین تأثیر ژرف و فراگیری بر طیفی گسترده از رشته‌ها اعمال می‌کنند؟ چرا برخی افراد به او سوگند می‌خورند و بسیاری افراد دیگر به او دشنام می‌دهند؟^(۷) برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها باید زمینه تاریخی‌ای را که اندیشه هگل در آن شکل گرفت درک کنیم. نظام فلسفی عظیم هگل، که نطفه‌اش در پی انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه بسته شد، بازنمایاننده روشن‌ترین بیان یک جهان‌بینی

بورژوازی است. در آغاز قرن نوزدهم، بورژوازی طبقه‌ای انقلابی بود که می‌کوشید قدرت سیاسی را از چنگ اشراف فئودال بیرون بکشد. موفقیت این طبقه کل ساختار جامعه اروپایی (و آمریکایی) را دگرگون کرد و زیربنای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کل جهان مدرن غرب را ساخت. دولت فئودال-مسیحی کهن، که سلسله‌مراتبی بر پایه اقتدار الهی، پادشاهی و اشرافیتی موروثی بود، با اخلاق فرمانبرداری، وفاداری و احترام حفظ می‌شد. هژمونی بورژوازی چارچوب و ارزش‌های سیاسی خود را جایگزین این ساختار فئودال کرد. آرمان‌های سیاسی تازه عبارت بودند از دموکراسی، برابری، فردگرایی (که در وهله اول در حقوق مالکیت نمود می‌یافت) و آزادی تجارت و سودآوری (که تحت سلطه فئودالیسم شدیداً محدود شده بود).

هگل دو جنبش گسترده‌ای را که ابرازگر این گذار از جهانی فئودال به جامعه‌ای بورژوایی اند به هم پیوند می‌زند. نخستین مورد جنبش روشنگری است که رگه‌های اصلی آن ماتریالیسم، عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی بودند که همگی در رشد علم، فناوری و صنعت نمود نهادی یافتند. جنبش دیگر رمانتیسم بود که به عقل روشنگری که گرایش‌های تقسیم‌کننده، اتم‌انگارانه و تجزیه‌کننده داشت واکنش نشان داد. رمانتیسم خواهان دیدن جهان چونان یک تمامیت و بازیابی تصویری از یگانگی فرد و طبیعت، فرد و جامعه، و فرد و خدا بود. هگل در ترکیب کردن این دو گرایش استفاده چشمگیری از فلسفه کانت کرد که خود نقش نوعی عامل میانجیگری تاریخی بین اندیشه جنبش روشنگری و رشد جنبش‌هایی مانند رمانتیسم در قرن نوزدهم را ایفا کرد. بنابراین نظام هگل کل پویش فلسفه مدرن غرب از روشنگری تا رمانتیسم را در خود می‌گنجاند و بر ارزش برتر عقل و همچنین نیاز به تصویری تمامیت‌بخش از جهان و تاریخ انسان تأکید می‌کند.

نظام هگل خود تأثیری ژرف و حیاتی بر بسیاری از رگه‌های اصلی اندیشهٔ سپسین غرب نهاد، از جمله ایدئالیسم انگلیسی-آمریکایی اواخر قرن نوزدهم، مارکسیسم و تاریخ‌گرایی و همچنین اندیشهٔ بسیاری از نظریه‌پردازان قرن بیستمی، از فمینیست‌هایی مانند سیمون دوبوار و ژولیا کریستوا تا اندیشمندانی مانند ژاک لکان و ژاک دریدا که پساساختارگرا^۱ نامیده می‌شوند. افزون بر این، بسیاری از نظام‌های اندیشه در واکنش مستقیم به هگل پدید آمدند، از جمله چهره‌های برجستهٔ سنت اگزیستانسیالیستی مانند کی‌یرکگور و سارتر؛ سنت اندیشمندان دگرسان از شوپنهاور تا نیچه و باتای؛ پوزیتیویسم جامعه‌شناختی کنت، دورکیم و هربرت اسپنسر؛ رئالیسم پیش‌نهاد در آثار اولیهٔ برتراند راسل و جورج ادوارد مور؛ و فلسفه‌های تحلیلی و انواع گوناگون تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم منطقی که پس از قرن بیستم باقی مانده‌اند.

بسیاری از این شیوه‌های اندیشه - از جمله بسیاری از شاخه‌های نظریهٔ ادبی - به شیوه‌های گوناگون انگاره‌های تمامیت، پیشرفت تاریخی، این ایده که چیزها در جهان به‌نوعی اساساً مرتبط‌اند و خودِ انگارهٔ عقل را رد کردند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، یکی از واکنش‌های گسترده در برابر اندیشهٔ هگل به صورت پوزیتیویسم پدیدار شد، فلسفه‌ای عموماً محافظه‌کارانه که معتقد بود جهانِ فراداده، جهانی که بی‌میانجی - با حواس خودمان، با سنت، با گذشته، با تاریخ فئودالیسم - به ما ارائه می‌شود، تنها واقعییتی است که می‌توانیم آن را بشناسیم. فلسفهٔ هگل چنان‌که تئودور آدورنو توصیفش می‌کند نوعی «فلسفهٔ منفی» بود که می‌کوشید جهان فرادادهٔ صرف را به چالش بکشد و جهان و همچنین سوژگی انسان را در پرتو (در آن هنگام) انقلابی عقلانیت بورژوایی از نو طرح‌ریزی کند. بسیاری از نظریه‌های ادبی پذیرای این پتانسیل «منفی»

شده‌اند، اما در عین حال انگارهٔ عقلانیت و همچنین اروپامداری و مردباوری هگل را به باد انتقاد گرفته‌اند. اما چنان‌که در این کتاب استدلال خواهد شد، ابزار انتقادی محوری آن‌ها برگرفته از خود هگل است – یعنی دیالکتیک در حالت بازداشته در مرحلهٔ دوم یا «منفی» اش. پس می‌توان دید که اکثر نظام‌های اندیشهٔ اروپایی مدرن جرح و تعدیل دیالکتیک هگل یا واکنش‌هایی در برابر آن بودند. هگل جهان‌های اندیشهٔ ما را در سطوح بسیار ممکن ساخته است، حتی آن‌هایی را که شدیداً با او در تقابل‌اند.

هگل و انسان‌باوری لیبرال

به منظور درک تأثیر هگل بر نظریهٔ ادبی باید این تأثیر را در زمینهٔ گسترده‌تر انسان‌باوری لیبرال^۱ جایگذاری کنیم. هگل برترین فیلسوف انسان‌باوری لیبرال است. این نکته را هگل پژوهانی مانند ج. ن. فیندلی^۲ و همچنین مفسران مارکسیستی مانند لوکاچ تشخیص داده‌اند.^(۸) رিপالد^۳ کل زندگی هگل را «کشمکشی برای رسیدن به درکی از سرمایه» در نظر می‌گیرد.^(۹) تشاله تیبه‌بو که دغدغهٔ اصلی اش پیوندهای هگل با نژاد و امپریالیسم است به نحوی آموزنده فلسفهٔ اجتماعی هگل را «بازتاب نظام جهانی سرمایه‌داری» در نظر می‌گیرد.^(۱۰) آدورنو نیز هگل را اندیشمندی می‌داند که «حدود جامعهٔ بورژوایی» را معین کرد اما در مقام «ایدئالیستی بورژوایی» نتوانست تناقضات آن جامعه را حل کند (80, TS).^(۱۱) گئورگ لوکاچ در بررسی مفصل و پیچیده‌اش با عنوان هگلی جوان اظهار می‌کند که هگل خواهان «درک ساختار درونی حقیقی، نیروهای محرکهٔ واقعی زمان حال و سرمایه‌داری و تعریف دیالکتیک حرکت آن بود ... دلمشغولی او به این درونمایه در واقع تعیین‌کنندهٔ ساختار نظام او و ویژگی خاص دیالکتیک و همچنین بزرگی دستاورد اوست».^(۱۲) چنان‌که در فصول بعد

خواهیم دید، هگل فیلسوفی است که تناقضات جامعه سرمایه‌داری را در حد کمال نشان داد. مارکس نیز هنگامی که اظهار کرد نگرش هگل نگرش «اقتصاد سیاسی مدرن» است به این امر اذعان کرد.

با این تفصیل، شاید باید پرسید انسان‌باوری لیبرال چیست؟ به طور کلی، می‌توان انسان‌باوری لیبرال را طیفی از جهت‌گیری‌های فلسفی و سیاسی توصیف کرد که برآمده از نظام اقتصادی سرمایه‌داری و نمایاننده و شکل‌دهنده و توجیه‌کننده آن‌اند. هسته این جهت‌گیری‌ها، هسته جهان‌بینی انسان‌باورانه لیبرال، چیست؟ تلقی رایج این است که انسان‌باوری لیبرال به هویت، به سوژه انسانی، نگرشی ثابت و ایستا دارد، به جهانی ابژکتیو و مستقل باور دارد، و زبان را ابزاری می‌داند که این واقعیت مستقل را بازنمایی می‌کند.^(۱۳) این چیزی است که من آن را «افسانه» انسان‌باوری لیبرال نامیده‌ام.^(۱۴) این افسانه اهمیتی بنیادی برای بخش عمده‌ای از نظریه ادبی دارد که به منظور یورش به انگاره‌های هویت ثابت و غیره تا حدودی به این «دشمن فرضی» تکیه کرده است. اما این‌که این انگاره‌ها اصول اندیشه بورژوایی‌اند به هیچ وجه درست نیست. آن‌ها بیشتر انگاره‌های قرون وسطایی‌اند که به افلاطون و ارسطو بازمی‌گردند و حتی در رساله‌های متأخر افلاطون، در سنت نوافلاطونی و در نوشته‌های آکویناس دستخوش تردید قرار گرفته‌اند.

اندیشمندان بورژوایی جنبش روشنگری دقیقاً از آن رو رادیکال بودند که این انگاره‌ها را به چالش کشیدند. برای نمونه، آن‌ها تیشه به ریشه ایده خویشتن یا من^۱ انسانی پایدار زدند. لاک خویشتن را لوح سفید^۲ یا صفحه خالی می‌دانست که تنها با نگارش تجربه بر روی آن شخصیت می‌یابد. هیوم خویشتن را یک عرف می‌دانست. کانت آن را پیش‌فرضی ضروری برای انسجام تجربه ما در نظر می‌گرفت. هگل آن را فراورده نیروهای

1. ego 2. tabula rasa

تاریخی و تعامل متقابل با خویشن‌های دیگر تصور می‌کرد. تنها سوژه ثابت در اندیشه بورژوایی سوژه پیش‌انگاشته اقتصاد بورژوایی در مقام یک واحد مجرد ارزش، رقابت، تولید و مصرف اقتصادی است. تمام این فلاسفه شدیداً بر انگاره ارسطویی «جوهر» چونان واقعیت بنیادی هویت و جهان می‌تازند (کانت حتی تا آن‌جا پیش می‌رود که جوهر را به یکی از مقوله‌های سوژکتیوی بدل می‌کند که ما از طریقشان به جهان می‌نگریم)؛ آن‌ها انگاره ذات را به چالش می‌کشند و لاک عملاً آن را از واقعیت به زبان منتقل می‌کند. در واقع، لاک دیرگاهی پیش از سوسور اختیاری بودن نشانه را تشخیص داد.^(۱۵) به همین شیوه، فلاسفه برجسته جنبش روشنگری بورژوایی خواهان رد هر گونه مبنای متعال برای فرمانروایی سیاسی، اخلاق، یا تقریرهایشان از هویت، سوژگی، و جهان بیرونی بودند. آن‌ها حتی از پذیرش این انگاره که «واقعیت» بر بنیادی فرانسائی مبتنی است خودداری می‌کردند: آن‌ها آن را فرافکنی ذهن انسان، فرافکنی مقوله‌های فهم انسان و فرافکنی زبان انسان می‌دانستند.^(۱۶)

می‌توان با اطمینان گفت که انسان‌باوری لیبرال یکی از فراورده‌های فلسفه‌های جریان اصلی جنبش روشنگری بورژوایی مانند عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی و فایده‌باوری بود. اصول اقتصادی ایدئولوژی بورژوایی مانند عقلانیت، اقتصاد آزاد^۱ و رقابت آزاد را آدام اسمیت، ژان-باپتیست سه^۲ و دیوید ریکاردو، اقتصاددانان کلاسیک، طرح‌ریزی کردند. اصول سیاسی دموکراسی، حقوق فردی و حکومت قانون‌سالار را شخصیت‌هایی مانند روسو، جان لاک و تامس پین بیان کردند. ایدئولوژی و رسالت امپریالیستی فتح بخش‌های دیگر جهان نه تنها برای منابع اقتصادی‌شان بلکه همچنین به منظور قرار دادن آن‌ها تحت تأثیرات مدنیت‌بخش ادبیات و فرهنگ غرب توسط اشخاصی مانند تامس بیبنگتن مکولی^۳ و شمار فراوانی از سیاستمداران، فلاسفه و دانشمندان بیان شد. تمام این

1. laissez-faire 2. Jean-Baptiste Say 3. Thomas Babington Macaulay

گرایش‌ها، که تا حدودی در فلسفه کانت جلوه‌گر می‌شوند، در فلسفه هگل به نوعی سنتز می‌رسند که برترین نمودِ اندیشه بورژوازی است و بر اصول فلسفی اصلاح دینی پروتستانی و انقلاب فرانسه مبتنی است و شیوه‌های واگرای اندیشه جنش روشنگری مانند عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی را یگانه و این‌ها را با تأکیدی رمانتیک بر تمامیت و یگانگی سوزه و ابژه ترکیب می‌کند که همگی در انگاره اروپامدارانه پیشرفت تاریخی یکپارچه می‌شوند.

اما گرایش‌هایی که از آن‌ها سخن رفت – عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، علم‌پرستی (سودای شدید رسیدن به جایگاه علمی) – تصویری ناتمام به دست می‌دهند. زیرا هنگامی که به آنچه در ادبیات و نقد ادبی انسان‌باووری لیبرال دانسته شده است می‌نگریم، مجموعه‌ای دیگر و تقریباً متضاد از ارزش‌ها را می‌یابیم که به نحو برجسته در آثار متیو آرنولد، اروینگ بابیت^۱ و ف. ر. لیویس^۲ گرامی داشته شده‌اند.^(۱۷) به نحو عام، انگیزختاری ضدنظری و حتی ضدعقل‌گرا می‌یابیم که گاه بر بنیادی عرفانی یا حتی یزدان‌شناختی استوار است. پافشاری‌ای بر روشی کم‌وبیش تجربه‌گرایانه، بر نقد «کاربردی»، می‌یابیم که از ساخت‌بندی‌های گسترده مفهومی یا تاریخی پرهیز می‌کند.^(۱۸) اغلب باوری به «سرشت انسان» چونان چیزی پایدار و همیشگی و همچنین باوری به حقیقت جهان‌روا و بی‌زمان می‌یابیم. تعهدی به گذشته یا به «سنت» می‌یابیم. این تعهد اغلب تجسم آرزوی بازگشت به یک هماهنگی و پایداریِ ادعا شده مبتنی بر ارزش‌های ثابت است – چنان‌که در مورد آدموند برک و دیگر مخالفانِ اصلاحات بورژوازی چنین است. همچنین پافشاری‌ای بر سرشت اخلاقی و مدنیت‌بخش ادبیات می‌یابیم که نوعی آموزش فراگیرِ قریحه و شهروندی (بازتعریف‌شده) تلقی می‌شود. می‌توان انسان‌باووری لیبرال «ادبی» را اندیشه پی‌آیند انسان‌باووری بورژوازی لیبرال

دانست، کوشش هماهنگ انسان‌باوری بورژوازی به منظور اصلاح خود، به منظور خشتی‌سازی یا دست‌کم تعدیل ماشینی‌سازترین و از لحاظ معنوی ناتوان‌کننده‌ترین گرایش‌ها و زیاده‌روی‌های خود.

بنابراین، آنچه انسان‌باوری لیبرال می‌نامیم دربرگیرنده فرمالیسم و همچنین تاریخ‌گرایی، علم‌باوری و همچنین اخلاق‌باوری، عقل‌گرایی و همچنین تجربه‌گرایی، ابژه‌باوری و همچنین سوژه‌باوری بوده است. از این لحاظ نیز نگرش رایج در مورد انسان‌باوری لیبرال – این‌که به انگاره‌های ثابت از هویت، سوژه انسانی و جهان خارجی مستقل قایل است و باور دارد که زبان واقعیت را بازنمایی می‌کند – افسانه است. این افسانه انسان‌باوری لیبرال دشمنی فرضی درست می‌کند که، اگر اصلاً کاربردی داشته باشد، تنها در مورد گونه ادبی واکنشی خود کاربردپذیر است. اما دریافتن این نکته مهم است که در سپهرهای ادبی و هنری میل انسان‌باورانه لیبرال به این‌که گرایش‌های «هنرستیزانه» اندیشه بورژوازی را وارونه کند یا به آن‌ها واکنش نشان دهد یا آن‌ها را هم‌نوا کند چیزی تصادفی نیست، بلکه فرایندی چنان پایدار و پیوسته است که چنان پدیده‌ای ساختاری پدیدار می‌شود و این تناقض درونی – میان اندیشه بورژوازی و شیوه‌های انسان‌باورانه براندازی آن – در دیالکتیک هگلی مجسم می‌شود.

در واقع، دو ویژگی مهم انسان‌باوری لیبرال شایان توجه‌اند: نخست این‌که همیشه در حال تغییر بوده است.^(۱۹) واقعاً می‌توان استدلال کرد که تغییر خود ذات آن است: نه به معنای تراسیسی کامل بلکه به معنای خودافزایی و رفع^۱ یا گسترش پیوسته به منظور در بر گرفتن و در خود گنجاندن آنچه در حال حاضر بیرون از آن است. ویژگی دوم گنجایش آن برای در بر گرفتن تناقضات است؛ چنان‌که والٹ ویتمن^۲ ممکن بود بگوید، بزرگ است و دربردارنده بسیاریان است.^۳ برای نمونه،

1. sublation 2. Walt Whitman

۳. اشاره دارد به بند ۵۱ از شعر «Song of Myself» در کتاب برگ‌های علف (Leaves of Grass) اثر ویتمن. م.

انسان‌باوری لیبرال هر یک از فلاسفه جنبش روشنگری با دیگران و همچنین با متیو آرنولد یا اروینگ بابیت متفاوت است. به این معنا، خود ذات اندیشه انسان‌باورانه لیبرال بی‌هویتی یا نوعی سیالیت ذاتی هویت، هویت چنان فرایند یا حتی چنان نپذیرفتن هویت، است. هگل دریافت که آرمان‌های بورژوازی شمار فراوانی از جنبش‌های ظاهراً متناقض را در بر می‌گیرند، و اندیشه او این تناقضات را بیان می‌کند و همچنین آن‌ها را در یک ساخت‌بندی اخلاقی بزرگ‌تر جایگذاری یا ملغی یا رفع می‌کند.

بنابراین، دستاوردهای معمولاً نقل‌شده بخش عمده‌ای از نظریه ادبی – نقد ذات‌باوری، بی‌اعتبارسازی نظریه‌های همخوانی حقیقت و معنا، ساخت‌شکنی هویت، آشکارسازی سرشت اجتماعی و تاریخی سوژگی و ابژگی، تأکید بر نقش بنیادی زبان در این ساختمان – پیشاپیش در درون اندیشه بورژوازی، در نوشته‌های لاک، هیوم، کانت و به‌ویژه هگل، فراچنگ آمده بودند. آن‌ها همچنین در جریان‌های اندیشه جایگزین یا «دگرسان»، از شوپنهاور تا کی‌یرکگور، نیچه، برگسون و هایدگر که صراحتاً اصول جنبش روشنگری بورژوازی را به چالش کشیده بودند، فراچنگ آمده بودند.^(۲۰) این‌جا نیز پیوستگی و زمینه مشترکی میان اندیشه لیبرال بورژوازی و آبراهه‌های براندازی آن وجود دارد – که یکی از چشمگیرترین آن‌ها آبراهه پنهان و پربار نظریه ادبی بوده است.

در واقع، تقریباً تمام شیوه‌های نظریه ادبی شامل کوششی «منفی» و کم‌وبیش هگلی به منظور فروپاشی انگاره ارسطویی هویت در سطوح مختلف و در زمینه‌های فراوان است، از جنسیت و نژاد تا انگاره‌های روانکاوانه تا سوژگی، نقش مؤلف و متنیت. انگاره هویت با تصور ارسطویی جوهر یا ذات به مثابه حقیقت بنیادی چیزها پیوندی تنگاتنگ دارد. برای نمونه، ممکن است بخواهیم این ایده را به پرسش بگیریم که واژه «مرد» یا «زن» دارای هویتی درونی است. این به پرسش گرفتن هویت بینش‌های دیگری پدید می‌آورد: نخست، هویت جهان چنان

مجموعه‌ای از ابژه‌ها از هویت خودِ ما چونان سوژه‌ها جدا نیست؛ همان‌طور که جهان ما را می‌آفریند ما نیز جهان را می‌آفرینیم. دوم، سوژگی اساساً میان سوژه‌ای است؛ تنها می‌تواند در تعامل با سوژه‌های دیگر آفریده شود، همان‌طور که ابژه‌ها خود به صورت مجزا وجود ندارند بلکه با مجموعه‌ای گسترده از روابط وجود دارند. سوم، هویت سوژه‌ها و همچنین ابژه‌ها نیز از آن‌جا که لزوماً از راه تعامل اجتماعی تولید می‌شود تاریخی است — یک هویت انباشتی تاریخی است. سرانجام، اگر سوژگی جمعی ما آفریننده جهانی است که می‌شناسیم، پس زبان — همان نظام مفاهیمی که جهان‌بینی ما را ابراز می‌کند — در این آفرینش نقشی اساسی دارد. فلاسفه پیش از این از پیوند میان اندیشه و واقعیت سخن می‌گفتند، اما اکنون ما زبان را جای‌گرفته در میانه آن پیوند می‌دانیم. آنچه امکان ساخت اندیشه و همچنین واقعیت، سوژگی ما و همچنین ابژگی جهان، را فراهم می‌آورد زبان است، زبان که میانجی رابطه آن‌هاست. دریدا این نکته را به زیبایی در این سخن خود بیان کرده است که دوران ما باید «زبان را چونان تمامیت افق مسائل بنیادی خود تعیین کند».^(۲۱) تمام این بینش‌ها در سنت انسان‌باوری لیبرال که می‌توان هگل را نمونه برتر آن دانست تدارک دیده شده‌اند.^(۲۲)

بنابراین، بخش عمده‌ای از نظریه ادبی از درون با میراث فلسفه انسان‌باورانه لیبرال ساختار یافته است، با توانایی کثرت‌گرایانه آن — که در دیالکتیک هگلی مجسم شده است — در دربرگرفتن چندین چشم‌انداز و اگر از زیر چتر هویت گسترش‌پذیر و متغیر خود. هگل توانایی اندیشه بورژوازی برای رفع (برای تراگذاری از، و همچنین درونی‌سازی، الغا و در عین حال نگهداری در سطح بالاتر) تضادها یا مغایرت‌های خود را شرح و بیان کرد. نظام او ساختار درونی سرمایه‌داری، یعنی توانایی آن در جذب هر چیز دیگر — هنر، ادبیات، دین، عشق، سوسیالیسم، فرهنگ‌های دیگر — به درون ساختارهای ارزش و معنای اقتصادی خود،

به درون هویت گسترش‌پذیر و همواره متغیر خود را ثبت می‌کند و پیشاپیش نشان می‌دهد.

این حرکت همچنین دیالکتیک درونی امپریالیسم است؛ نیروی پیشران آن نه تنها برای فتح بلکه همچنین برای جذب و یکپارچه‌سازی دیگری – حرکتی که به همین شیوه در دیالکتیک هگل مجسم شده است. دیگری همیشه برای سرمایه‌داری ضروری است، در مقام چیزی که غلبه بر آن هویت اجتماعی-سیاسی و وجود اقتصادی سرمایه‌داری را نوسازی، تضمین، بازتأیید و بازتعریف می‌کند و جانی تازه در آن می‌دمد. در نهایت، انگاره‌های محوری نظریه ادبی – تفاوت، دگربودگی، چالش‌های هویت، رابطه‌ای دانستن معنا و تمام ابژه‌ها – بینش‌های هگلی‌اند و تغییرات درون پارامترهای اندیشه بورژوایی را بازنمایی می‌کنند. حتی تضعیف نقش مؤلف در نظریه ادبی جلوه زبانی این انگاره هگلی است که نیروهای تاریخی به صورت دوره‌ای در برخی افراد به نوعی نقطه تمرکز می‌رسند و از طریق آنان عمل می‌کنند. خود مارکسیسم گهگاه در این بسط‌ها و تحول‌های انسان‌باوری بورژوایی جذب شده است، یعنی در این خودبراندازی‌ها، در این آنتی‌تزه‌ای به نحو دیالکتیکی حل‌نشده، و نظریه مارکسیستی گاه از شرایط تاریخی‌ای که از دیرباز برای ویژگی مارکسیستی متمایز آن ضروری بوده‌اند برکنده شده است.

پیش از ارائه طرح کلی بحث این کتاب مایلم روشن کنم که منظور من از «نظریه ادبی» صرفاً درک متداول از این اصطلاح است که طی پنجاه‌و‌اندی سال گذشته در مطالعات ادبی و فرهنگی رایج بوده است. این اصطلاح به طیف وسیع کاربست‌های گفتمانی اشاره دارد که شامل نقد مارکسیستی و فمینیستی، مطالعات فرهنگی، ساخت‌شکنی، نقد پسااستعماری، نظریه روانکاوی، و اکنون مطالعات جهانی^۱ است. البته نظریه ادبی با پرداختن به «ادبیات» (الف) تعریف ادبیات را گسترش داده و طیف وسیعی از

متنیت‌های معاصر مانند تلویزیون، رسانه، رسانه‌های اجتماعی و به طور کلی فرهنگ عامه را در آن جای داده است؛ و (ب) برای پرداختن به مسائل بنیادی مانند جنسیت، اخلاق، پویایی‌های سرمایه‌داری و امپریالیسم و به طور کلی تر سرشت سوژگی، ابژگی و رابطه آن‌ها گستره خود را بسط داده است^(۲۳) (از این‌که مانند اندرو رمزی حین توصیف پیشه پدرش سخن گفتم پوزش می‌خواهم).^(۲۴)

ساختار و بحث این کتاب

چند بار این انتقاد را شنیده‌ایم که نظریه «سیاسی» است، که سیاست را به درون کلاس درس ادبیات می‌کشاند؟ دلیلی برای این امر وجود دارد، دلیلی که سازنده بخشی از برنهاد اساسی این کتاب است: به طور کلی، نظریه ادبی نقد ضمنی سرمایه‌داری است. پیش از هر چیز، نظریه ادبی به آنچه انگاره‌های بنیادی ایدئولوژی بورژوازی می‌پندارد یورش می‌برد، مثلاً هویت، دوگانه‌انگاری سوژه-ابژه، زبان به مثابه یک نظام بازنمایی، این ایده که روابط میان موجودیت‌ها بیرونی آن موجودیت‌هایند، و تصور اتم‌انگاران از واقعیت سیاسی و اقتصادی. تمام انگاره‌های بنیادی اقتصاد بورژوازی - سرمایه، کار، ارزش، مبادله، کالا، مالکیت و پول - جهانی را پیش‌فرض می‌گیرند که از ابژه‌های مجزای متقابلاً متمایز و همچنین سوژه‌های مستقل ساخته شده است که هویتشان برحسب داشته‌های اقتصادی مرتبط با مالکیت یا قدرت خرید در نظر گرفته می‌شود. در واقع، یکی از انگیزه‌های دیرپای نظریه - که به رمانتیک‌های آلمانی و انسان‌باوران لیبرال عصر ویکتوریایی مانند آرنولد بازمی‌گردد - ایستادگی در برابر فروکاستن «انسان» به اوصاف منحصر اقتصاد است. به همین نحو، نظریه اندیشیدنِ دوگانی و علم‌باوری را که قوام‌بخش اندیشه بورژوازی است به چالش می‌کشد، مثلاً دوگانه‌انگاری‌های ذهن و بدن یا زن و مرد را. نظریه با اندیشه دسته‌بندی‌کننده‌ای که رشته‌ها و شیوه‌های پژوهش گوناگون

را مجزا می‌کند و مثلاً بر استقلال ادبیات اصرار می‌ورزد مخالفت می‌کند. ایدئولوژی بورژوازی با نقد نوی^۱ اوایل قرن بیستم که بر مجزاسازی ادبیات از تمام حوزه‌های دیگر زندگی پافشاری می‌کرد به طور کامل وارد قلمرو نقد ادبی شد. این بدین معنا نیست که متقدان نو شخصاً مروجان ایدئولوژی بورژوازی بودند. بلکه آن‌ها، صرف‌نظر از گرایش‌های دینی و ایدئولوژیکشان، به پیش‌انگاشته‌های فلسفی بورژوازی پوزیتیویستی متوسل می‌شدند، از این حیث که صورت تحقیق خاصی را برمی‌گزیدند، ابژه پژوهششان را دارای شأن مستقلی می‌دانستند و باور داشتند که روششان به سبب استقلالی که دارد درخور جایگاه علمی است – و این درست همان کاری بود که دورکیم و هربرت اسپنسر در حوزه‌های خود کرده بودند. چنان‌که مارکوزه خاطرنشان کرده است، این پوزیتیویسم جامعه‌شناختی در آغاز واکنشی به فلسفه «منفی» هگل بود که جهانِ فراداده را نمی‌پذیرفت.

تقریباً تمام شیوه‌های نظریه «ادبی» را می‌توان واکنشی در برابر این نوع علم‌باوری و پوزیتیویسم و نیز بازگشتی به منفیت^۲ هگلی در نظر گرفت. به طور کلی، نظریه در پی ایجاد پیوندهای دوباره میان ادبیات و مسائل کلان‌تر مانند ساخت جنسیت، ماهیت قدرت، پیامدهای طبقه، کاوش در روان‌شناسی، تأثیر نژاد و قومیت، عملکردهای ایدئولوژی، میراث‌های امپریالیسم و کارکردهای زبان بوده است. نظریه با گسترش دادن پژوهش‌هایش بدین شیوه به نحوی مؤثر به نقد مؤلفه‌های گوناگون شیوه‌های عمل سرمایه‌داری و نیز پیامدهای سیاسی، روان‌شناختی، فکری و زیباشناختی آن پرداخته است. نظریه بنا بر ماهیتش سیاسی بوده است و به شیوه‌های گوناگون خود مسیری هگلی به سوی نفی – نپذیرفتن، الغا و پیکربندی دوباره – جهانِ فراداده (جهانی که به عناصر منفرد فروکاست‌ناپذیر تجزیه شده است) را پیگیری کرده و بر ماهیت